

احیای حوزه تحلیل سیاست خارجی: تحلیلی چندمتغیره

حمیرا مشیرزاده*



چکیده

تحلیل سیاست خارجی یکی از حوزه‌های مهم در مطالعات بین‌المللی است که نه تنها در ایران، بلکه در کل به نسبت سایر حوزه‌های روابط بین‌الملل کمتر مورد توجه قرار داشته است. در عین حال، این حوزه در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ بسیار روبه رشد بود و گمان می‌رفت به مرزهای قابل قبول مفهومی و نظری دست خواهد یافت، اما با زیر سؤال رفتن رفتارگرایی و اثبات‌گرایی حاکم بر رشته و نیز تردید در مورد دستاوردهای آن، تلاش‌های نظری مهم در این حوزه کاهش یافت. اما از دهه ۱۹۹۰ بار دیگر این حوزه مطالعاتی شروع

; عضو هیئت علمی دانشگاه تهران hmoshir@ut.ac.ir

تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۵/۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۲۲

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۴، صص ۱۶۹-۱۳۹

به رشد کرد. مسئله‌ای که در این مقاله تلاش شده است به آن پرداخته شود، تبیین احیای این رشته مطالعاتی از دهه ۱۹۹۰ است. یافته‌های این پژوهش که هم برمبنای روش‌های تحلیل کمی و هم کیفی با مطالعه مقالات علمی مرتبط با سیاست خارجی انتشار یافته است که در بازه زمانی پیش و پس از دهه ۱۹۹۰ صورت گرفته و حاکی از این است که مهم‌ترین عوامل مؤثر در احیای این حوزه مطالعاتی عبارتند از: پایان جنگ سرد و پاسخ‌گو نبودن نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل به تحولات منجر به آن و نیز پس از آن، ظهور چارچوب‌های تحلیلی و نظری نوینی در روابط بین‌الملل که فراتر از حوزه خاص نظام بین‌الملل بودند و توان دربرگیری مطالعات سطح واحدها را داشتند، و سرانجام ظهور امکانات جدید در حوزه تحلیل واژگان کلیدی: تحلیل سیاست خارجی، روابط بین‌الملل، تحولات رشته روابط بین‌الملل، مقالات سیاست خارجی، تحولات پساجنگ سرد



مقدمه

سیاست خارجی از حوزه‌های مهم در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود که در تعریفی استاندارد «شامل دو عنصر اهداف ملی است که باید به دست آید و ابزاری که برای به دست آوردن آنها از آن استفاده می‌شود... عناصر سیاست خارجی همه کشورها اعم از بزرگ و کوچک یکی است» (Coulombis and Wolfe, 1990: 114). کارلسنایس (2002) بر آن است که: «سیاست خارجی عبارت است از کنش‌هایی که به شکل اهداف، تعهدات و/یا دستورالعمل‌هایی صراحتاً تعریف می‌شوند و نمایندگان حکومتی به نام و از سوی اجتماعات حاکمیت‌مند خود آنها را دنبال می‌کنند و معطوف به اهداف، شرایط و کنشگرانی -چه حکومتی و چه غیرحکومتی- هستند که آنان می‌خواهند بر ایشان تأثیر بگذارند و خارج از حوزه مشروعیت سرزمینی‌شان قرار دارند (Carlsnaes, 2002: 335).

والری هادسن (Hudson, 2012) میان سیاست خارجی¹ و رفتار سیاست خارجی² تمایز قائل می‌شود. سیاست خارجی عبارت است از: «راهبرد یا رویکرد انتخاب‌شده یک حکومت ملی برای نیل به اهداف خود در روابطش با واحدهای بیرونی. این شامل تصمیم در مورد هیچ کاری نکردن هم می‌شود». اما رفتار سیاست خارجی عبارت است از: «ساخت‌های قابل مشاهده سیاست خارجی، یعنی کنش‌ها و واژه‌های خاصی که برای تحت تأثیر قرار دادن دیگران در قلمرو سیاست خارجی به کار گرفته می‌شوند؛ که می‌تواند شامل طبقه‌بندی این رفتار، مثلاً در امتداد پیوستار تعارض-همکاری باشد... رفتار سیاست خارجی می‌تواند شامل رفتاری باشد که

1. Foreign Policy
2. Foreign Policy Behavior

تصادفی است یا حکومت ناخواسته آن را انجام داده است». او می‌افزاید که لغزش میان این دو مفهوم بسیار آسان صورت می‌گیرد، زیرا حدود مرز چندان مشخصی ندارند. مطالعه سیاست خارجی در برخی از رویکردها تمایل به تمرکز بر تصمیمات و در برخی دیگر گرایش به تأمل در کنش‌های سیاست خارجی دارد (Carlsnaes, 2012: 116).

هرساله ده‌ها رساله و مقاله در حوزه سیاست خارجی به‌طور کلی یا رفتارهای خاص سیاست خارجی به‌طور خاص منتشر می‌شود. پرسش‌هایی نظیر اینکه چرا کشوری خاص در قبال یک رفتار یا رویداد خاص موضع یا تصمیمی خاص را اتخاذ می‌کند؛ چرا کشورهایی که در ابعاد با هم مشابهت دارند، در حوزه‌ای چون سیاست خارجی در قبال موضوعی واحد، موضعی متفاوت می‌گیرند؛ چرا کشورهایی که در ابعاد چشمگیر با هم متفاوت هستند، در قبال موضوعی واحد سیاست خارجی واحدی اتخاذ می‌کنند؛ جایگاه کشور در نظام بین‌الملل تا چه حد تعیین‌کننده سیاست خارجی آن است؛ ساختار بین‌المللی چگونه سیاست خارجی کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ ملاحظات اقتصادی چه نقشی در هدایت سیاست خارجی دارند؛ فرهنگ تا چه حد و چگونه در سیاست خارجی اثر می‌گذارد؛ شخصیت رهبران چه تأثیری در سیاست خارجی آنها دارد؛ ادراک رهبران چگونه سیاست خارجی خاصی را به‌دنبال دارد؛ در کدام جوامع، افکار عمومی سیاست خارجی را بیشتر یا کمتر تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ سازمان‌های دولتی که سیاست خارجی کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهند، کدامند و چه تأثیری در سیاست خارجی دارند؛ رقابت و عرصه سیاست قدرت در میان نهادهای دیوان‌سالارانه چگونه و تا چه حد سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ رسانه‌ها چه نقشی در سیاست خارجی ایفا می‌کنند؛ رسانه‌ها چگونه و با چه ابزاری افکار عمومی را له یا علیه سیاست خارجی خاصی برمی‌انگیزند؛ ادراک‌های رهبران و افکار عمومی تا چه حد در زمینه سیاست خارجی شبیه یا متفاوت هستند؛ اینها و ده‌ها پرسش دیگر در حوزه تحلیل سیاست خارجی^۱ به‌عنوان بخشی از رشته روابط

بین‌الملل (و نه آن‌گونه که گاه پیشتر تصور می‌شد، سیاست‌گذاری عمومی (Carlsnaes, 2002)) مطرح می‌شوند.

بسیاری از مسائل عملی در روابط بین‌الملل وابسته به فهم و تبیینی مناسب از سیاست خارجی هستند. به‌همین ترتیب، شناخت سیاست خارجی می‌تواند خود راهی برای فهم روابط یا به‌معنایی خاص‌تر، سیاست بین‌الملل باشد، زیرا درنهایت این تعاملات دولت‌ها است که تا حد زیادی به سیاست بین‌الملل شکل می‌دهد. این مسئله که دولت‌ها چرا تصمیمات خاصی را اتخاذ می‌کنند و به این یا آن شکل به محیط بین‌المللی خود و کنش سایر دولت‌ها واکنش نشان می‌دهند، از اهمیت اساسی برخوردار است. یک دولت در مواجهه با یک تصمیم از سوی دولتی دیگر ممکن است سیاستی تعارض‌طلبانه اتخاذ کند، به‌دنبال راه‌حل‌های مسالمت‌جویانه باشد یا در مسیری تعاملی از یک راه‌حل، به‌سمت راهی دیگر حرکت کند. در شرایطی که یکی از دغدغه‌های مهم رشته روابط بین‌الملل رسیدن به صلح و ثبات در روابط بین‌الملل بوده است، اینکه چرا و چگونه دولت‌ها به این یا آن شکل خاص رفتار می‌کنند، حائز اهمیت زیادی است. درعین حال، می‌دانیم که دولت‌ها واحدهایی نیستند که رأساً تصمیم بگیرند، بلکه این افراد هستند که به‌طور فردی یا درون گروه‌ها، به نام دولت‌ها تصمیم‌گیری می‌کنند. به‌علاوه در تصمیمات آنها بسیاری از عوامل دخیل هستند که بخشی مهم از آنها به داخل جوامع مربوط می‌شوند.

به‌نظر می‌رسد که شناخت این حوزه به‌لحاظ نظری از غنای لازم برخوردار نبوده است. این درحالی است که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تلاش‌های نظری در این حوزه با شکل دادن به آنچه «تحلیل سیاست خارجی» نامیده می‌شود، به‌شکلی جدی و مستمر دنبال می‌شد و نتایجی نیز به‌دنبال داشت. اما پس از آن در اوایل دهه ۱۹۷۰ دامنه این مطالعات و نظریه‌پردازی‌ها محدودتر شد و با وجود اینکه در دهه ۱۹۸۰ هم تلاش‌هایی در این حوزه صورت گرفت، اما باز هم به‌طور جدی مطمح نظر علمای رشته قرار نگرفت. اما بار دیگر در دهه ۱۹۹۰ این حوزه در روابط بین‌الملل احیا شد. در دهه ۲۰۰۰ این تلاش‌ها آن‌چنان جدی شدند که مجله

«تحلیل سیاست خارجی^۱» از سوی انجمن مطالعات بین‌المللی^۲، یعنی بزرگ‌ترین و فراگیرترین نهاد بین‌المللی علمای رشته روابط بین‌الملل، در سال ۲۰۰۵ تأسیس شد و اینک هم به تدریج جای خود را در مطالعات بین‌المللی تثبیت کرده است. تحولات هر رشته از نظر شناخت رشته و چگونگی تغییر رویکردها نسبت به شناخت موضوعات مورد مطالعه آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و همین امر ضرورت پژوهش در این زمینه را مشخص می‌کند. پرسشی که در این چارچوب پیش می‌آید این است که چرا در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ حوزه مطالعات سیاست خارجی در روابط بین‌الملل احیا شد؟ به عبارت دیگر، چه تحولی در حوزه روابط بین‌الملل^۳ یا رشته روابط بین‌الملل^۴ رخ داد که منجر به توجهی چشمگیر به حوزه تحلیل سیاست خارجی شد؟

آنچه در وهله نخست توجه ما را به خود جلب می‌کند، این واقعیت است که دهه ۱۹۹۰ هم‌زمان با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و به تبع آن تغییر در ساختار بین‌الملل (در معنای تغییر در توزیع قدرت میان بازیگران اصلی در سیاست بین‌الملل) است. پس شاید بتوان گفت این «تغییر در ساختار نظام بین‌الملل بود که منجر به احیای حوزه تحلیل سیاست خارجی شد» و این نخستین فرضیه‌ای است که در این پژوهش مورد توجه قرار می‌گیرد.

از سوی دیگر، دهه ۱۹۹۰ هم‌زمان است با طرح نظریه‌های نوینی در روابط بین‌الملل مانند سازه‌نگاری و تحلیل گفتمان که همراه با طرح اهمیت انگاره‌ها و معانی در تأملات بین‌الملل و همچنین تأکید بر اهمیت رویه‌ها، تعاملات و فرایندهای بین‌المللی است. دومین فرضیه‌ای که در این پژوهش مورد توجه قرار می‌گیرد، این است که «تحولات نظری در رشته روابط بین‌الملل منجر به احیای حوزه تحلیل سیاست خارجی شد».

از دهه ۱۹۸۰ با شکل‌گیری و رشد علوم رایانه‌ای و نیز ظهور نسل‌های جدید

1. Foreign Policy Analysis
2. International Studies Association, ISA
3. international relations
4. International Relations, IR

رایانه‌ها با قدرت بالای حفظ و پردازش اطلاعات این امید به وجود آمد که در علوم اجتماعی نیز می‌توان به مدد رایانه‌هایی که محاسبات پیچیده را انجام می‌دهند، به پیشرفت تحقیقات کمی امیدوارتر بود. از آنجاکه تحلیل سیاست خارجی نیز تا حد زیادی متکی به داده‌هایی بود که کمی کردن و کاربرد آنها در مدل‌های تحلیلی و تبیینی، آرمان تحلیل سیاست خارجی بود، فرضیه دیگری که می‌توان در این مورد مطرح کرد این است که «تحولات فناورانه به‌طور خاص در زمینه نرم‌افزارهای رایانه‌ای منجر به احیای حوزه تحلیل سیاست خارجی شد».

در این پژوهش، شاخص اصلی، متغیر وابسته یعنی «احیای حوزه تحلیل سیاست خارجی» توجه بیشتر اندیشمندان روابط بین‌الملل به این حوزه از طریق انتشارات مرتبط با آن به‌طور خاص به شکل مقالات علمی است. منظور از تغییر ساختار نظام بین‌الملل، پایان یافتن نظام دوقطبی با فروپاشی اتحاد شوروی، منظور از تحولات نظری، توجه بیشتر به عوامل معنایی و غیرمادی در تبیین‌های مسائل مرتبط با روابط بین‌الملل، و منظور از تحولات فناورانه نیز پیدایش امکانات سخت‌افزاری و ظهور نرم‌افزارهایی با قابلیت‌های محاسباتی سریع‌تر و پیچیده‌تر از پیش است.

بر این اساس، هدف این مقاله نیل به تبیینی قابل قبول از احیای حوزه مطالعاتی سیاست خارجی در روابط بین‌الملل طی دو دهه اخیر است. درعین حال این مقاله معطوف به شناخت راه‌های قدیمی‌تر و جدیدتر تحلیل و توضیح سیاست خارجی نیز هست.

در این پژوهش از داده‌های کتابخانه‌ای شامل کتاب‌ها و مقالات مجله‌های معتبر علمی و پژوهشی رشته روابط بین‌الملل و نیز آثار مرتبط با مباحث فرآنظری رشته (فلسفه علم و روش‌شناسی) استفاده می‌شود. در راستای آزمون هر فرضیه علاوه بر بحث‌های استدلالی، از روش‌های کمی و آماری نیز سود جسته می‌شود. فرض مقاله این است که تولیدات علمی در رشته بیشتر از هر چیزی می‌توانند شاخص تأثیرپذیری رشته از متغیرهای دخیل شناسایی شده باشند. از آنجاکه در حال حاضر پایگاه اصلی قابل دسترسی در ایران برای مقالات رشته روابط بین‌الملل در

دهه‌های اخیر جی‌استور^۱ است، مقالات عمدتاً از این پایگاه شناسایی و با منابع مکمل تکمیل شده‌اند.

بخش نخست مقاله به بررسی پیشینه حوزه مطالعاتی تحلیل سیاست خارجی اختصاص دارد. بخش‌های دوم تا چهارم مقاله فرضیه‌های پژوهش را مورد بررسی قرار می‌دهند و بخش پایانی نیز به نتیجه‌گیری می‌پردازد.

۱. پیشینه تحلیل سیاست خارجی

در نظریه‌های روابط بین‌الملل در شکل کلاسیک، تمایزی جدی میان روابط بین‌الملل و سیاست خارجی دیده نمی‌شد. نظریه‌پردازانی مانند هانس مورگنتا (۱۳۷۴) در عین ارائه نظریه خود درباره سیاست بین‌الملل به تشریح و توصیف و تبیین و حتی تجویزهایی درباره سیاست خارجی می‌پرداختند. این روایت از واقع‌گرایی از این نظر که به سیاست خارجی نیز در کنار روابط بین‌الملل و حتی برای تبیین آن توجه داشت، به یک اعتبار، تلاشی بود برای تبیین سیاست خارجی به‌شکلی عام و جهان‌شمول، زیرا براساس مفهوم منافع ملی و شرط رفتار عقلانی از سوی دولت‌ها، تبیین و پیش‌بینی رفتارهای آنها تا حدود زیادی امکان‌پذیر بود (Carlsnaes, 2002: 333).

اما به تدریج برخی از اندیشمندان عرصه سیاست بین‌الملل به این نتیجه رسیدند که این رویکرد با تأکید بر قدرت ملی و منافع ملی نمی‌تواند بسیاری از چرایی‌های پدیده‌های بین‌المللی و به‌طور خاص رفتار حکومت‌ها را تبیین کند (Sapin, 2002: vii). این برداشت وجود داشت که واقع‌گرایانی چون مورگنتا به‌رغم توجه به عوامل داخلی مانند نقش منش ملی در سیاست خارجی، توجهی بسیار محدود به این عوامل دارند و آنها را هم در حد عواملی کلان و نه متغیرهایی قابل‌پیگیری در سطوح مختلف پیگیری می‌کنند (Rosenau, 1966). اندیشمندان رفتارگرا در صدد آن بودند که آنچه را «جعبه سیاه»^۲ دولت نامیده می‌شود، بگشایند تا به پاسخی برای این چرایی‌ها دست یابند. به‌علاوه، در کنار تبیین، نیل به پیش‌بینی و نیز توضیح فرایندها

1. JSTOR

2. Black Box

و در نتیجه رسیدن به یک طرح سیاست‌گذاری هم برای سیاست‌گذاران خارجی و هم علمای روابط بین‌الملل جذابیت داشته (Alison and Halperin, 1972: 40) و دارد. مطالعه منابع مرتبط با سیاست خارجی در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ نشان می‌دهد که چگونه تحت تأثیر رفتارگرایی، ازیک‌سو، توجه به مطالعه علمی سیاست خارجی همراه با امکان نیل به فرضیه‌های عام و جهان‌شمول مطرح شد و از سوی دیگر، توجه به سطح خرد تحلیل. دیدگاه‌های خردگرایانه‌ای که درباره تصمیم‌گیری مطرح شدند، با بحث‌هایی در زمینه نقش اطلاعات، تأثیر تفکر گروهی، نقش سازمان‌ها، اهمیت عرصه سیاست دیوان‌سالارانه، نقش برداشت‌های ذهنی و تعاریف متفاوت کنشگران از وضعیت‌های واحد عینی، و در نتیجه نقش باورها و انگاره‌های ذهنی و ادراک‌های فردی و مانند اینها به چالش کشیده شدند.

به پیروی از هادسن و وورر (Hudson and Vore, 1995) می‌توان سه شاخه اصلی در تحلیل سیاست خارجی تشخیص داد که عبارتند از: رویکرد سیاست خارجی مقایسه‌ای^۱، رویکرد تصمیم‌گیری^۲ و رویکرد محیط^۳ تصمیم‌گیری.

اثر اولیه در شاخه سیاست خارجی مقایسه‌ای از جیمز روزنا (1966) بود که در مقاله «پیش‌نظریه‌ها و نظریه‌های سیاست خارجی» تلاش کرد پیش‌نظریه‌ای درباره سیاست خارجی با ملاحظات علمی گرایانه ارائه کند. او به دنبال نظریه‌ای میان‌برد برای تبیین سیاست خارجی بود که بتواند تبیینی چندسطحی (با توجه به سطح داخلی و بین‌المللی) و چندعلیتی از چرایی و چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی با اتکا به داده‌های تجمیعی^۴ و تأییدپذیر ارائه کند که بر دانش اجتماعی در کل متکی باشد. سؤال محوری مورد توجه روزنا این است که تحت کدام شرایط، مجموعه‌ای از متغیرها در توضیح سیاست خارجی قوی‌تر و قطعی‌تر از دیگر مجموعه متغیرها هستند؟ روزنا در پنج سطح، پنج مجموعه از متغیرها را شناسایی می‌کند که عبارتند از: عوامل فردی، عوامل نقش‌محور، عوامل حکومتی، عوامل جامعه‌محور و عوامل

1. Comparative Foreign Policy
2. Decision Making
3. Milieu
4. Aggregate

سیستمی یا سطح نظام که به نظر او در شرایط متفاوت (مثلاً براساس بزرگ یا کوچک بودن، توسعه یافته یا توسعه نیافته بودن کشور) یکی از مجموعه‌ها تأثیر تعیین کننده تری در شکل دادن به سیاست خارجی ایفا می‌کند و ترتیب اهمیت بقیه نیز در شرایط متفاوت با هم فرق می‌کند.

در این سنت کتاب‌ها و مقاله‌های زیادی با هدف نیل به فرضیه‌های عام درباره رفتار سیاست خارجی دولت‌ها و عوامل مؤثر بر آن نگاشته شد. در نتیجه مطالعات انجام شده، ده‌ها فرضیه ارائه شد که در آنها به چرایی اتخاذ سیاست خارجی همکاری جویانه یا تعارض طلبانه با تکیه بر عواملی در سطح داخل کشورها یا در محیط بین‌الملل اشاره می‌شد یا نقش عوامل مختلف داخلی و بین‌المللی در شکل دادن به یک تصمیم‌سازی در سیاست خارجی یا برعکس ناتوانی در تصمیم‌گیری مورد واری قرار می‌گرفت^(۱).

در چارچوب پیش‌نظریه روزنا و سیاست خارجی مقایسه‌ای، در مجموع آثار بسیار زیادی منتشر شده است. از آنجاکه نگاه روزنا به عوامل بسیار متعددی است که می‌توانند در شکل‌گیری سیاست خارجی مؤثر باشند، طبعاً متغیرهای دخیل فراوانی شناسایی شده و رابطه آنها با تصمیمات و سیاست‌گذاری خارجی مدنظر قرار گرفته است. عوامل محیطی بیرونی چون ساختار قدرت در نظام بین‌الملل، سطح نهادینگی منطقه، رابطه با کشورهای همسایه، وجود یا فقدان نهادهای حل تعارض در سطح منطقه‌ای، و... مدنظر قرار گرفته‌اند. در سطح داخل نیز عواملی چون نوع رژیم سیاسی، ساختار قدرت داخلی، ساختار تصمیم‌گیری، سازوکارهای تصمیم‌گیری در نهادهای مختلف داخلی، رابطه میان نهادهای تصمیم‌گیری، فرهنگ سیاسی، فرهنگ عمومی، گروه‌های فشار، رسانه‌ها و افکار عمومی از جمله این عوامل تأثیرگذار هستند. به علاوه در اینجا به عوامل ادراکی، ارزش‌ها، و باورها و اعتقادات نخبگان تصمیم‌گیرنده نیز توجه می‌شود. در طول زمان، دیگران تغییراتی هم در مجموعه متغیرها دادند و هم پرسش محوری را به سمت تبیین‌های چندمتغیری بردند (East, Salmore and Hermann, 1978) و هم متغیرهای جدیدی با توجه به تغییرات در سطح نظام بین‌الملل یا فناوری و... مورد توجه قرار گرفتند^(۲).

در آثار تحقیقی مختلفی که این عوامل مورد بررسی قرار گرفته‌اند، از

روش‌های علمی همچون عملیاتی‌سازی و شاخص‌بندی، و تکنیک‌های کمی و آماری برای احراز درجه همبستگی میان این عوامل استفاده می‌شد و تلاش می‌شد فراتر از موارد خاص به بررسی تعداد زیادی از موارد پرداخته شود تا بتوان رابطه‌ها را به‌شکلی معنادار احراز نمود.

در شاخه دوم، مهم‌ترین اثر اصلی و پایه، کتاب ریچارد اسنایدر، اچ. براک و برتن سیپین (Snyder, Bruck and Sapin, 2002) با عنوان «تصمیم‌گیری سیاست خارجی» است که تمرکز آن بر سطح تحلیل دولت ملی و بازیکنان درگیر در تصمیم‌گیری سیاست خارجی است. این کتاب را در گذار تاریخی از واقع‌گرایی به رفتارگرایی حائز اهمیت خاصی می‌دانند و نقطه عطفی تلقی می‌کنند. اسنایدر و همکارانش در این کتاب می‌کوشند همه عواملی را که در تصمیم‌گیری در سیاست خارجی دخیل هستند، شناسایی کنند (Kubalkova, 2002a: 27). البته تمرکز بر تصمیم‌گیری به‌معنای توجه بیشتر آنها به فرایند و نه براینکه تصمیم‌گیری است. تلاش آنها نیز مانند روزنا برای پاسخ‌گویی به چرایی سیاست خارجی است، اما پاسخ به آن را در گرو تحلیل سیاست خارجی می‌دانند.

آنان به‌وضوح نگرشی علم‌گرایانه را دنبال می‌کنند؛ از نظر آنها سیاست بین‌الملل «مجموعه‌ای از مشکلات تجربی است که در رابطه‌ای معنادار با یکدیگر قرار دارند و مرجع‌های بسیار خاص و قابل‌پژوهشی دارند» (Snyder, Bruck and Sapin, 2002: 21). سه مفروض اصلی کار آنها عبارتند از: (۱) لزوم مفهوم‌سازی کارآمد و صریح در سیاست بین‌الملل؛ (۲) ضرورت آزمون‌پذیری طرح‌واره‌های تفسیری^۱ و (۳) فقدان پایه لازم برای نظریه عمومی سیاست بین‌الملل (Snyder, Bruck and Sapin, 2002: 26-29).

توجه اسنایدر و همکارانش به داخل دولت‌ها و بازیکنان بود. آنها دولت را به‌عنوان مفهومی انتزاعی و متافیزیکی رد می‌کردند و به تصمیم‌گیری و در نتیجه تصمیم‌گیرندگان توجه داشتند (Hudson and Vore, 1995: 213). تحت تأثیر رویکرد کلی اسنایدر و همکارانش، مجموعه‌ای از تلاش‌ها برای تحلیل تصمیم‌گیری شکل

گرفت که از جمله می‌توان به رویکرد عرصه سیاست دیوان‌سالاری، نگرش سبیرنتیک، نگاه به نقش سوءبرداشت‌ها^۱ در سیاست خارجی، و پویایی‌های تصمیم‌گیری در گروه‌های کوچک اشاره کرد.

رویکرد سیاست دیوان‌سالارانه را می‌توان هم در کتاب *گراهام آلیسون* (۱۳۶۸) و هم مجموعه کارهای او در همکاری با *هالپرین* (Allison and Halperin, 1972) دید. در این آثار بر چگونگی تصمیم‌گیری در شرایط وجود سازمان‌های دیوانی متعدد در عرصه سیاست خارجی و نیز نتایج ناشی از درگیری‌ها و تفاوت‌های درونی نهادها و نیز مابین نهادها پرداخته می‌شود. در زمینه تصمیم‌گیری سبیرنتیک می‌توان به اثر *جان استاین‌برونر* (Steinbruner, 1974) اشاره کرد که در آن نظریه تصمیم‌گیری عقلانی نقد می‌شود و به جای آن، مدلی ارائه می‌شود که در آن تصمیم‌گیرندگان به تدریج و بدون داشتن درکی روشن و تحلیل از مسئله، با تکیه بر تجارب خود و ساده کردن محیط به تصمیم می‌رسند. یکی از مهم‌ترین آثاری که با تمرکز بر پیامدهای تصمیم‌گیری سیاست خارجی در گروه‌های کوچک شکل گرفت، اثر تأثیرگذار *ایروینگ جانیس* (Irving Janis, 1972) در مورد تفکر گروهی^۲ است. جانیس در این کتاب نشان می‌دهد انگیزه حفظ اتفاق درونی و اجماع در درون گروه و نیز حفظ مقبولیت شخصی افراد گروه موجب می‌شود کیفیت تصمیم‌گیری به شدت افول پیدا کند^(۳).

مارگارت و هارولد اسپرات (1965; 1958) توجه خود را معطوف به بستر یا زمینه تصمیم‌گیری می‌کنند. به بیان هادسن و وور (1995) «سه‌م‌جویی آنها در شکل‌گیری حوزه [مطالعاتی تحلیل سیاست خارجی] نشان دادن این موضوع بود که فهم برایندهای سیاست خارجی (که آنها را در پیوند با تحلیل توانمندی‌های قدرت در درون نظام بین‌دولتی قرار می‌دادند) بدون توجه به اقدامات در زمینه سیاست خارجی (که آن را در پیوند با راهبردها، تصمیمات و نیت قرار می‌دادند) اشتباه است».

اسپرات‌ها بر اهمیت محیط تصمیم‌گیری در تصمیمات تأکید دارند، اما این

1. Misperceptions
2. Groupthink

محیط به دو معنا است؛ یکی محیط عملیاتی^۱ است که به معنای عوامل پیرامونی‌ای است که صرف‌نظر از تصور و دریافت و برداشت ذهنی تصمیم‌گیرندگان وجود دارند؛ و دیگری که به‌طور خاص مورد توجه آنان است، محیط روانی^۲ است، یعنی آنچه تصمیم‌گیرندگان از این محیط برداشت، تصور و دریافت می‌کنند^(۳). البته آنها ترجیح می‌دهند به‌جای استفاده از واژه محیط^۳، در اشاره به محیط کلی از واژه فرانسوی میلیو^۴ استفاده کنند و از واژه محیط فقط در مورد ابعاد خاصی از محیط کلی (مثلاً محیط اجتماعی یا فیزیکی و...) استفاده می‌کنند. میلیو یا محیط کلی شامل همه پدیده‌ها (به‌جز عوامل ارثی خود واحد محاط‌شده) است که فعالیت‌های واحد محاط‌شده می‌توانند در ارتباط با آنها باشند. محیط نه‌تنها شامل محیط عینی، بلکه شامل محیط روانی یا انگاره‌ها و تصورات واحد نیز هست. این واحد محاط‌شده می‌تواند کارگزار سیاست‌ساز واحد، یک کارگزاری رسمی حکومت، یک گروه سیاست‌گذار ویژه برای مورد خاص^۵، یک گروه غیررسمی درون حکومت، کل جمعیت دولت، یا خود دولت به‌عنوان یک واحد جمعی پیکروار^۶، یا حتی یک واحد فوق‌حکومتی (مثل شورای اروپا) باشد. اینکه محیط کلی شامل چه پدیده‌هایی باشد، بستگی به این دارد که این واحد را چگونه تعریف کنیم که البته به‌هر حال یک واحد تصمیم‌گیری است و می‌تواند در زمینه‌ای^۷ داخلی و بیرونی قرار گرفته باشد (Sprout and Sprout, 1965: 311).

برنهاد اصلی اسپرات‌ها (1965; 1958) این است که عوامل محیطی تنها در شکلی که تصمیم‌گیرندگان آنها را تصور و برداشت می‌کنند در پیوند با تصمیم‌گیری قرار می‌گیرند و این محیط روانی می‌تواند در پیوند با محیط عملیاتی باشد یا نباشد. مهم این است که محیط کلی را تصمیم‌گیرنده چگونه تصور می‌کند نه اینکه این محیط

1. Operational Environment
2. Psychological Milieu
3. Environment
4. Milieu
5. Ad Hoc
6. Corporate
7. Setting

واقعاً چیست. نخستین گام در ایجاد پیوند میان عوامل محیطی و تصمیمات این است که دریابیم یک سیاست‌گذار خاص یا یک گروه خاص سیاست‌گذار چه برداشت و تصویری از محیط کلی دارد و چگونه فرصت‌ها و محدودیت‌های موجود در آن را با توجه به هدفی که دارد تصور می‌کند. تحلیل‌گر از دور باید از آنچه تصمیم‌گیرنده انجام می‌دهد و می‌گوید، دریابد که تصور و برداشت و برآورد او از محیط چیست (Sprout and Sprout, 1965: 319).

اسپرات‌ها توجه ما را به این مسئله جلب می‌کنند که ذهن تصمیم‌گیرندگان لوحی سپید نیست، بلکه اطلاعات و الگوهایی چون اعتقادات، نگرش‌ها، احساسات و عواطف، انتظارات و ارزش‌ها و نیز برداشت‌های تصمیم‌گیرندگان از خود و دولتشان همه درهم‌تنیده هستند و به‌شکلی پیچیده در تصمیم‌گیری نقش دارند. تصمیم‌گیرندگان در خلاء نیستند و به‌شکل مکانیکی عمل نمی‌کنند، بلکه عوامل تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نهادی، ایدئولوژیک و... جملگی به بستر اجتماعی‌ای شکل می‌دهند که تصمیم‌گیرندگان در آن عمل می‌کنند و تصمیم‌گیری در آن شکل می‌گیرد (Hudson and Vore, 1995: 217).

این برداشت از تحلیل سیاست خارجی بعدها با تحقیقاتی در زمینه ویژگی‌های فردی و نیز ویژگی‌های اجتماعی و ملی تداوم یافت. پژوهش در زمینه ویژگی‌های فردی تصمیم‌گیرندگان به‌معنای بازگشت به خردترین سطح تحلیل است و برای به‌هم‌پیوستن سطوح تبیینی دیگر ضروری تلقی می‌شود، زیرا این در شناخت و ادراک و پردازش اطلاعات تصمیم‌گیرنده است که به یک اعتبار سایر عوامل معنا و جایگاه خود را می‌یابد (Hudson and Vore, 1995: 217). می‌توان چهار شاخه نظریه ادراکی در تحلیل سیاست خارجی، یعنی نظریه‌های تصویر ذهنی^۱، نقشه ادراکی^۲، رمزگان عملیاتی^۳، و پیچیدگی مفهومی^۴ را در ادامه سنت اسپرات‌ها در توجه به عوامل ذهنی و ادراکی کنشگران دانست. در این رویکردها با اتکا به دستاوردهای

1. Image Theory
2. Cognitive Map
3. Operational Code
4. Conceptual Complexity

روان‌شناسی ادراکی و گشتالت تلاش می‌شود اولاً ویژگی‌های ادراکی متفاوت رهبران از ابعاد مختلف شناخته شود و روشن گردد که آنها چه برداشتی از خود، طرف مقابل، محیط و شرایط، نظام بین‌الملل، وضعیتی که در آن قرار می‌گیرند، و... دارند و ثانیاً نشان داده شود که این وضعیت ادراکی در پیوند با نوع تصمیم‌گیری و سیاست خارجی کشورها است (Young and Schafer, 1998).

به این ترتیب، تحلیل سیاست خارجی در سه شاخه آن تلاش‌هایی جدی را در خود داشت که می‌توانست بسیار امیدوارکننده باشد، اما این امید به تدریج رنگ باخت و در نیمه نخست دهه ۱۹۷۰ تحلیل سیاست خارجی به لحاظ نظری کم‌وبیش تضعیف شد، هرچند در چارچوب نظریه‌های یادشده همچنان آثاری تجربی تولید می‌شد و تلاش‌هایی برای تدقیق نظریه‌ها صورت می‌گرفت، اما مشخص بود که سیاست خارجی مقایسه‌ای تا حد زیادی با مشکل نظریه‌پردازی روبه‌رو است، یعنی مطالعات در چارچوب آن حداکثر به احراز رابطه همبستگی میان برخی از متغیرها نائل شده بودند و توضیحی برای چرایی آنها نداشتند^(۵)؛ رویکرد تصمیم‌گیری تا حد زیادی مغفول مانده بود^(۶)؛ و رویکرد ادراکی با مشکلات عملی از نظر پژوهش و نیز مشکلات روش‌شناختی از نظر احراز روابط میان متغیرهای ادراکی و کنش سیاست خارجی روبه‌رو بود.^(۷)

۲. پایان جنگ سرد و احیای حوزه تحلیل سیاست خارجی

گفته می‌شود «شوک شتاب‌بخش پایان جنگ سرد و ناتوانی آشکار نظریه روابط بین‌الملل در پیش‌بینی این دگرگونی عمیق» به معنای تردید درباره چگونگی تلاش ما برای فهم جهان امروز بود (Hudson and Vore, 1995: 209). به این موضوع در ادامه هم اشاره خواهیم داشت اما در اینجا باید خاطر نشان ساخت که حتی پیش از پایان نظام دوقطبی، جنگ سرد پایان یافته و روابط شرق و غرب معنای جدیدی پیدا کرده بود، زیرا دو ابرقدرت (حتی اگر نظام دوقطبی می‌ماند) رفتارهایی متفاوت با قبل، از خود نشان می‌دادند، که فروریختن دیوار برلین و تحولات پس از آن در اروپای شرقی، عقب‌نشینی شوروی از افغانستان، جریان جنگ دوم خلیج فارس و واکنش شوروی در برابر حمله عراق به کویت از نخستین نشانه‌های آن بود.

درعین حال، حوادث پس از جنگ سرد نیز به گونه‌ای رقم خورد که با بسیاری از مفروضات پایه نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل سازگاری نداشت. رویدادهای بالکان و مواضع دولت‌ها در برابر آنها حاکی از آن بود که دولت‌ها لزوماً براساس جایگاه ساختاری خود در نظام بین‌الملل عمل نمی‌کنند و تنوع در سیاست خارجی مشهود بود. تفاوت در رفتار دولت‌هایی چون آلمان و ژاپن به‌رغم شباهت‌هایی که میان آنها وجود داشت، بر مبنای موقعیت بین‌المللی آنها قابل توضیح نبود. تمایل فزاینده دولت‌های غربی به تغییر جهان با تلاش برای شکل دادن و تأثیرگذاری بر رویدادها به شکلی که جهان را به سمت الگویی لیبرال از حیات بین‌الملل هدایت کند، با مفروضات واقع‌گرایان در مورد رفتار بین‌المللی دولت‌ها براساس منافع صرفاً مادی، سازگاری نداشت. عدم شکل‌گیری موازنه قدرت از سوی کشورهای بزرگ در برابر ایالات متحده به‌رغم پیش‌بینی نظریه واقع‌گرا به چالشی برای واقع‌گرایی تبدیل شد. شکل‌گیری یک‌جانبه‌گرایی در سیاست خارجی ایالات متحده در دوران جرج بوش پسر به‌رغم رشد چندجانبه‌گرایی در سال‌های نخست پس از پایان جنگ سرد مفروضات لیبرال‌ها در مورد جهان پساجنگ سرد را به چالش کشید.

این موارد و مانند آنها نشان می‌داد که بسیاری از مفروضات و فرضیه‌های جریان اصلی اعم از لیبرال یا واقع‌گرا چندان با مشاهدات، قابل انطباق نیستند. یکی از مهم‌ترین اندیشمندانی که جریان اصلی روابط بین‌الملل را از این نظر به‌چالش کشید و خواستار توجه به عواملی غیر از توزیع قدرت در نظام یا نهادهای آن شد، جان لوییس گادیس (Gaddis, 1992-1993) است.

نظریه‌های روابط بین‌الملل معمولاً به یک کنشگر عام و دولت یکپارچه‌ای توجه دارند که متغیرهای سطح نظام و متغیرهای رابطه‌ای، کنش آن را تعیین می‌کنند. این نظریه‌ها معمولاً فقط می‌توانند موضوعات و روندهای جهانی غیرتاریخی و غیرپیچیده‌ای را توضیح دهند که نظام را در کلیت آن تحت تأثیر قرار می‌دهند. می‌توان نمونه‌اعلای این رویکرد را در نواقح‌گرایی و به‌طور خاص روایت والتزی از آن دید (Waltz, 1979). این نظریه‌ها در شرایط ثابت نظام بین‌الملل نسبتاً خوب پاسخ می‌دهند، اما به‌طور خاص در شرایط تغییر و تحول که روندها و موضوعات جدید مطرح هستند،

توضیح آنها را باید در سطح داخلی جستجو کرد. پایان جنگ سرد تغییری عظیم در نظام بین‌الملل بود که نمی‌شد آن را فقط با متغیرهای سطح نظام توضیح داد و نیز پس از آن تلاش‌های ایالات متحده برای تغییر نظام بین‌الملل در راستای تثبیت سیاست‌هایش، سیاست‌های گاه متفاوت دولت‌های اروپایی در قبال این تلاش‌های ایالات متحده، واکنش متفاوت دولت‌های پیرامونی به فشارهای ایالات متحده، و مانند اینها نشان می‌دادند که به‌سهولت نمی‌توان با توزیع قدرت در سطح نظام یا کارکرد نهادهای بین‌المللی و مانند اینها تحولات و تفاوت‌ها را تبیین کرد. در اینجا بود که کاستی‌های نظریه‌های ساختاری روابط بین‌الملل به‌عنوان نظریه‌های مسلط در رشته روابط بین‌الملل که به‌ویژه از اواخر دهه ۱۹۷۰ در حوزه تبیین سیاست بین‌الملل تقریباً یک‌ه‌تاز شده بودند، روشن شد (Carlsnaes, 2002: 332).

پایان جنگ سرد و بخشی از حوادث پس از آن نیاز به تبیینی فراتر از تبیین‌های سطح کلان نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل و توجه به تأثیرات ساختاری و نهادی داشت. به بیان دیگر، پایان جنگ سرد به این معنا بود که برای «تبیین و پیش‌بینی رفتار مجتمع‌های سیاسی شامل دولت‌ملت‌ها، رشته روابط بین‌الملل نیازمند نظریه‌ای در مورد انتخاب سیاسی انسانی است» (Hudson and Vore, 1995: 210). نتیجه آن نیز توجه به درون دولت‌ها و تصمیم‌گیری‌های آنها است.

آثار مربوط به حوزه تحلیل سیاست خارجی در دوران پس از جنگ سرد، یعنی از سال ۱۹۹۲ رشد کم‌وبیش چشمگیری را نشان می‌دهند. در مراجعه به پایگاه جستجوی مقالات جی‌استور می‌توان این موضوع را دریافت. جستجو با کلیدواژه سیاست خارجی در چکیده و کلیدواژگان مقالات موجود و قابل دسترسی در این پایگاه نشان می‌دهد که تعداد مقالات مربوط به سیاست خارجی بین سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۹۱ یعنی ۱۷ سال پیش از پایان جنگ سرد، ۱۶۱ مورد است. همین جستجو برای بازه زمانی کم‌وبیش مشابه، یعنی سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۱۰، ۲۵۶ مقاله را ثبت می‌کند. به‌عبارت دیگر، ۱۸ سال پس از پایان جنگ سرد، شاهد رشدی ۶۲ درصدی تولید مقالات در حوزه سیاست خارجی هستیم. البته بخش مهمی از این رشد مربوط به رشد کلی تولیدات علمی و افزایش تعداد مجلات در حوزه روابط بین‌الملل و مانند اینها است. براساس جستجو در همین پایگاه و در مورد مقالاتی با

عبارت سیاست بین‌الملل و روابط بین‌الملل در چکیده یا کلیدواژگان، تعداد یافته‌ها برای سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۷۴، ۶۷ مورد و برای دوره ۲۰۱۰-۱۹۹۳، ۱۴۳ مورد بوده است که افزایشی بیش از دو برابر را نشان می‌دهد. در دوره ۱۹۹۲-۱۹۷۴ مقالات صرفاً مرتبط با سیاست بین‌الملل ۱۸ و در دوره ۲۰۱۰-۱۹۹۳، ۳۸ مورد است که این امر نیز حاکی از افزایشی بیش از دو برابر است؛ یعنی افزایش در مقالات مرتبط با سیاست خارجی به نسبت کمتر از افزایش در مقالات مرتبط با سیاست بین‌الملل و روابط بین‌الملل بوده است. اما در اینجا اگر تعداد مقالات منتشرشده در مجله «تحلیل سیاست خارجی» که در جی‌استور از طریق سایت دانشگاه تهران ارائه نشده است را در نظر بگیریم، وضعیت تا حد زیادی متفاوت می‌شود. در فاصله شش‌ساله ۲۰۰۵ (یعنی سال انتشار نخستین شماره مجله) تا پایان سال ۲۰۱۰ مجموعاً ۱۱۳ مقاله در حوزه سیاست خارجی در این مجله به‌تنهایی چاپ شده است و این به‌معنای آن است که تعداد مقالات برای سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۱۰ از ۲۵۶ مورد به ۳۶۹ می‌رسد و در نتیجه، افزایش مقالات مربوط به سیاست خارجی کشورها به نسبت دوره مشابه قبل ۲۲۹ درصد است که بسیار چشمگیر می‌باشد. دو نمودار شماره (۱) و (۲) تفاوت در نسبت مقالات سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل را در این دو دوره نشان می‌دهند.

نمودار شماره (۱). نسبت مقالات مربوط به سیاست خارجی و سیاست/روابط بین‌الملل در سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۱





۳. ظهور چارچوب‌های نظری جدید و احیای تحلیل سیاست خارجی

اکثر نظریه‌پردازان و محققان جریان اصلی روابط بین‌الملل بر آن بودند که یکی از اهداف نظریه‌سازی، رسیدن به درجاتی از پیش‌بینی برای آینده است. حتی واقع‌گرای کلاسیکی مانند هانس مورگنتا (۱۳۷۴) که چندان به رویکرد علمی به روابط بین‌الملل خوش‌بین نبود و بر پیچیدگی جهان اجتماعی و در نتیجه، عدم امکان پیش‌بینی دقیق تأکید داشت، با این دعوی که واقع‌گرایی «قوانین» حاکم بر حیات بین‌المللی را که در طول اعصار ثابت مانده‌اند، کشف کرده، به‌واقع این انتظار را که بتوان دست‌کم در تشخیص روندهای کلان در روابط بین‌الملل موفق بود، ایجاد کرد. با تفوق علم‌گرایی، انتظار پیش‌بینی از نظریات علمی بیشتر شد. هم نواقع‌گرایان و هم نولیبرال‌ها به‌نوعی درصدد علمی ساختن دو مکتب واقع‌گرایی و لیبرالیسم بودند^(۸) و در تقویت انتظار از جریان اصلی برای پیش‌بینی روندهای روابط بین‌الملل نقش داشتند. اما هر دو نظریه اصلی روابط بین‌الملل در پیش‌بینی تحولات نظام بین‌الملل ناکام ماندند. به بیان گدیس (۱۹۹۲-۱۹۹۳) هم واقع‌گرایی ساختاری والتز و هم وابستگی متقابل به‌نحوی می‌توانستند پایان جنگ سرد و حتی همکاری میان دو ابرقدرت را پیش‌بینی کنند، اما فروپاشی شوروی و پایان نظام دوقطبی را نه. در نتیجه، نوعی سرخوردگی از جریان اصلی بروز کرد و در این شرایط، زمینه برای ظهور و تقویت رویکردهای بدیل فراهم شد. این رویکردها می‌توانستند از یک سو جریان اصلی را در زمین خود آن (با تأکید بر ناکام ماندن آن در نیل به اهداف و رسیدن به پیش‌بینی و تبیین قابل‌قبول علمی) به‌چالش

بکشند و از سوی دیگر، عوامل بدیلی را (جز آنچه جریان اصلی به‌عنوان عوامل عینی و مادی به‌صورت عناصر تبیین‌کننده روابط بین‌الملل مانند منافع، امنیت، و... مطرح می‌کرد) مورد توجه قرار دهند.

باید توجه داشت که از نیمه نخست دهه ۱۹۸۰ رشته روابط بین‌الملل با چالش جدی جریان انتقادی روبه‌رو شده بود، اما در اواخر این دهه (یعنی هم‌زمان با تحولات جدید در نظام بین‌الملل) بود که شکاف میان دو رویکرد خردگرا و انتقادی به‌عنوان وجه ممیزه رشته و آنچه مناظره سوم (Lapid, 1989) و یا مناظره چهارم (Waver, 1999) رشته روابط بین‌الملل نام گرفت، شناخته شد. وجه اشتراک جریان انتقادی، علاوه بر چالش‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در برابر جریان اصلی، گشودن راه‌های بدیل برای شناخت روابط بین‌الملل بود. این جریان‌ها که ریشه در سایر حوزه‌های مطالعات اجتماعی داشتند، به تدریج توانستند قابلیت‌های خود را در حوزه مطالعات بین‌المللی نیز نشان دهند. در دهه ۱۹۹۰ سازه‌انگاری نیز با رویکرد میانه خود، روابط بین‌الملل را تحت تأثیر قرار داد. از میان این رویکردها هم پسا‌ساختارگرایی و شیوه خاص تحلیل آن، یعنی تحلیل گفتمان انتقادی^۱ و هم سازه‌انگاری به‌عنوان چارچوب مرجع تحلیل که کاملاً جنبه بینارشته‌ای و فرارشته‌ای داشت، می‌توانستند نه تنها برای تحلیل و توضیح روابط بین‌الملل در سطح کلان، بلکه برای تحلیل سیاست خارجی نیز به کار گرفته شوند. در نتیجه با وجود اینکه کاربرد آنها در وهله نخست بیشتر معطوف به رشته روابط بین‌الملل و سطح روابط بین‌الملل بود، اما توانستند در کار تحلیل سیاست خارجی نیز به کار آیند.

تأکید سازه‌انگاری بر عواملی چون فرهنگ، قواعد، ارزش‌ها، و هنجارها در شکل دادن به هویت‌ها و نیز نقش تکوینی هویت در شکل دادن به منافع و در نتیجه کنش و رفتار، به این معنا است که فراتر از بررسی نقش علی و ادراکی عوامل غیرمادی، می‌توان به نقش تکوینی آنها و توضیح چیستی و چگونگی امکان‌پذیری سیاست‌های خارجی دسترسی یافت. از این دیدگاه می‌توان به چگونگی شکل‌گیری کنش‌هایی که با منطق راهبردی حاکم بر جریان اصلی روابط بین‌الملل سازگار نیستند، پرداخت و آنچه را

نظریه‌های جریان اصلی قادر به تبیین آن نیستند، توضیح داد.

دیدگاه‌های پسا ساختارگرا از سویی به‌وضوح دغدغه‌های هنجاری داشته و بخشی از جریان انتقادی روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهند و به‌دنبال یافتن و آشکار ساختن روابط قدرت در آنچه به‌ظاهر طبیعی و مسلم انگاشته می‌شود، هستند؛ از سوی دیگر، با رویکرد تحلیل گفتمان درصدد نشان دادن این روابط و نیز نقش مولد گفتمان‌ها در تکوین هویت‌ها و منافع و معنادار کردن جهان خارج می‌باشند.^(۹)

این دو رویکرد می‌توانستند منظری جدید در مطالعه سیاست خارجی بگشایند. سازه‌انگاری می‌تواند تغییر در رویکردهای سیاست خارجی، شکل گرفتن رویکردهای غیرمنفعت‌محور در سیاست خارجی، از میان رفتن دغدغه‌های امنیت ملی در برخی از روابط خارجی، عمل کردن دولت‌ها براساس منطق تناسب به‌جای منطق راهبردی، نقش نهادها و قواعد داخلی و بین‌المللی در تکوین هویت‌ها و سیاست‌های خاص، و... را هم براساس تأثیر عوامل داخلی و هم بین‌المللی توضیح دهد.^(۱۰)

پسا ساختارگرایی و به‌طور خاص، تحلیل گفتمان می‌تواند به بررسی تکثر گفتمان‌های سیاست خارجی و در نتیجه عرصه سیاست بازنمایی^۱ به‌دست‌آمده نه‌تنها در سطح نخبگان، بلکه در سطح رسانه‌ها و افکار عمومی و... بپردازد، چگونگی تأثیر بازنمایی‌های متفاوت از یک رویداد واحد را در معنادار کردن و امکان‌پذیر ساختن سیاست‌های متفاوت نشان دهد، گستره مطالعات سیاست خارجی را با عطف توجه به گفتمان‌های سیاست خارجی که در فیلم‌ها و داستان‌ها و... شکل می‌گیرند، گسترش دهد، با شالوده‌شکنی از تلاش‌های معطوف به تثبیت سیاست خارجی، سلطه گفتمان‌های هژمونیک را به‌چالش بکشد، نشان دهد که چگونه در طول زمان تحت تأثیر عواملی چون فشار از بیرون یا تحول در موضوع سیاست خارجی، بازنمایی‌های متفاوتی از رویدادی واحد می‌توانند باعث دگرگونی گفتمانی در سیاست خارجی شوند، و با تبارشناسی گفتمان‌های سیاست خارجی نشان دهد که چگونه حاشیه‌رانی و برون‌گذاری شکل می‌گیرد.^(۱۱)

با توجه به ظرفیت بالقوه این دو نظریه می‌توان انتظار داشت که با تکیه بر این دو

رویکرد، تحقیقات جدید و در نتیجه آثار جدیدی در حوزه تحلیل سیاست خارجی تولید شوند. از مجموع ۲۵۶ مورد مقاله مهم که در فاصله سال‌های ۱۹۹۲ و ۲۰۱۰ در جی‌استور به‌عنوان مرتبط‌ترین مقالات در زمینه سیاست خارجی شناسایی شدند، ۱۸ مورد متکی بر تحلیل گفتمان و سازه‌انگاری بودند و البته ۳ مورد هم با تکیه بر نظریه انتقادی نگاشته شده بودند. طبعاً به نظر نمی‌رسد نسبت ۷/۵ درصدی مقالات متکی بر این چارچوب‌ها حجم قابل توجهی باشد. در عین حال، نگاه به مجله تخصصی «تحلیل سیاست خارجی» که در یافته‌های جی‌استور وجود نداشت، جنبه دیگری را نشان می‌دهد. همان‌گونه که نمودار شماره (۳) نشان می‌دهد، از مجموع ۱۱۳ مقاله چاپ‌شده در این مجله ۱۴ مورد با رویکرد سازه‌انگارانه یا تحلیل گفتمان به سیاست خارجی پرداخته‌اند که نزدیک به ۱۲/۵ درصد مجموعه مقالاتی است که از دیدگاه‌های مختلف (شامل ادراکی، مقایسه‌ای، پیامدگرا، تحلیلی، تاریخی و تصمیم‌گیری) سیاست خارجی را مدنظر قرار داده‌اند. بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که دو رویکرد نوین به‌رغم جدید بودن و عدم پالایش مفهومی گسترده برای به‌کارگیری در زمینه سیاست خارجی، سهم جالب توجهی از انتشارات را به‌خود اختصاص داده‌اند.

نمودار شماره (۳). نسبت مقالات سازه‌انگارانه و پساساختارگرا (بخش خاکستری روشن) به نسبت سایر مقالات (بخش خاکستری تیره) مجله سیاست خارجی (۲۰۱۰-۲۰۰۰)



می‌توان گفت دو رویکرد سازه‌انگاری و تحلیل گفتمان، نوعی کاستی را در مطالعات سیاست خارجی جبران می‌کنند. مشکل نخست این حوزه مطالعاتی در شرایط سلطه دیدگاه‌های مادی‌گرایانه نظریه‌های روابط بین‌الملل، عدم توجه کافی به ادراک‌ها و باورها، یعنی عناصر ذهنی و غیرمادی بود. تأکید یانگ و شیفر بر آن است که قدرت و

منافع - یعنی مفاهیمی که در قلب مطالعه سیاست بین‌الملل قرار دارند - سرشتی ادراکی دارند. به‌رغم آنچه گاهی از مباحث واقع‌گرایان مستفاد می‌شود، قدرت و منافع عینی نیستند؛ بلکه از باورهایی که افراد در مورد این مفاهیم دارند، نشئت می‌گیرند. مائو اعتقاد داشت قدرت از لوله تفنگ بیرون می‌آید، حال آنکه گاندی قدرت را در سرپیچی مدنی جستجو می‌کرد. در عین حال، هر دو آنها به تبع باورهای خود به کنش‌هایی مبادرت ورزیدند که باعث تحولات سیاسی دامنه‌داری شد. به بیان آنها، «ادراکات، باورها و فرایندهای استدلالی افراد اهمیت دارند، زیرا کل رفتار سیاسی بر آنها بنا می‌شود و بنیان فهم قدرت و منافع هستند» (Young and Shafer, 1998: 64).

اما خود این رویکرد روان‌شناختی هم با مشکلی جدی روبه‌رو بود. آیور نیومن (Neumann, 1996) در بررسی شکست ادبیات تحلیل سیاست خارجی در زمینه دریافت ذهنی^۱، نظام اعتقادی^۲، رمز عملیاتی^۳ و مانند اینها - یعنی مفاهیم و نظریه‌هایی که بر آن بودند که نقش ادراک‌های فرد از محیط (و نه خود محیط «عینی») را در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی توضیح دهند - مشکل را ناشی از آن می‌داند که آنها نقطه عزیمت و هدف خود را «خودی»^۴ می‌دانستند که گویی موقعیت‌مندی اجتماعی^۵ ندارد و این دو رویکرد سازه‌انگاران متعارف و پس‌اساختارگرا توجه را به چگونگی ساخته شدن باورها و ادراکات در زمینه‌ای از رویه‌های گفتمانی و اجتماعی معطوف می‌سازند.

بررسی آثار سازه‌انگاران و تحلیل گفتمان سیاست خارجی نشان‌دهنده طیف وسیع موضوعاتی است که این دو رویکرد به آنها پرداخته‌اند که از جمله می‌توان به تأثیر هویت، قواعد، هنجارها، فرهنگ عمومی و... در سیاست خارجی، رویکرد سازه‌انگاران به دیپلماسی، بر ساخته شدن دیگری در سیاست خارجی، ساخت خود از طریق گفتمان سیاست خارجی، ساخت خود و دیگری در رسانه‌های تصویری

1. Perception
2. Belief System
3. Operational Code
4. Self
5. Social Positioning

(سینما و تلویزیون به طور خاص) و چایی و مانند اینها اشاره کرد.^(۱۲)

۴. رشد فناوری‌های محاسباتی و احیای تحلیل سیاست خارجی

بسیاری از منابع مربوط به سیاست خارجی به مطالعه سیاست خارجی کشورهای خاص علاقه نشان می‌دهند. این رویکرد مستلزم جزئیات دقیق و عطف توجه به کنشگران خاص^۱ است. در این موارد داده‌های مشروح داخلی به تحلیل‌گر سیاست خارجی کمک می‌کنند بتوانند تصویری تاحدامکان جامع از تصمیم‌گیری و رفتار سیاست خارجی و تبیین آن به دست دهد. در مقابل، تحلیل سیاست خارجی همانند سایر شاخه‌های علوم اجتماعی همیشه در پی آن بوده است که بتواند به گزاره‌هایی عام درباره سیاست خارجی و رفتار سیاست خارجی برسد. نیل به گزاره‌های عام، مستلزم روش‌های مقایسه‌ای همراه با تعداد زیاد موارد موضوع مطالعه است، یعنی در اینجا هدف، رسیدن به گزاره‌ها و فرضیه‌هایی است که رفتارها یا سیاست‌ها یا شرایطی را در موارد متعدد توضیح دهد. در نتیجه، احراز همبستگی میان طیف وسیعی از داده‌ها لازم می‌آید و این امر مستلزم کاربرد ابزارهای ریاضیاتی و آمار استنباطی پیچیده‌ای است. همچنین از آنجاکه تعداد داده‌ها به دلیل زیاد بودن موارد موضوع مطالعه بالا است و متغیرهای دخیل نیز زیاد هستند، محاسبات بسیار زمان‌بر می‌شود. در رویکردهای ادراکی هم حتی اگر مطالعات موردی باشد، چون تکیه بر تحلیل محتوای متون است، داده‌ها زیاد و تحلیل آنها بسیار دشوار است (Young and Schafer, 1998).

با توجه به افزایش توانایی‌های مدل‌های ریاضی و آماری برای توضیح چنین مواردی، تمایل به کاربست آنها در زمینه تحلیل سیاست خارجی از دهه‌های قبل وجود داشته، اما گستردگی داده‌ها و زمان‌بر بودن محاسبات، مشکلی اساسی محسوب می‌شد. این مسئله در مورد دو رویکرد اصلی سنتی در تحلیل سیاست خارجی، یعنی مطالعات سیاست خارجی مقایسه‌ای و رویکردهای ادراکی و نیز در مورد کاربست برخی از نظریه‌های روابط بین‌الملل در حوزه تحلیل سیاست خارجی صادق است.

اما در دو، سه دهه گذشته به طور خاص رشد چشمگیر کاربرد رایانه و نیز تهیه

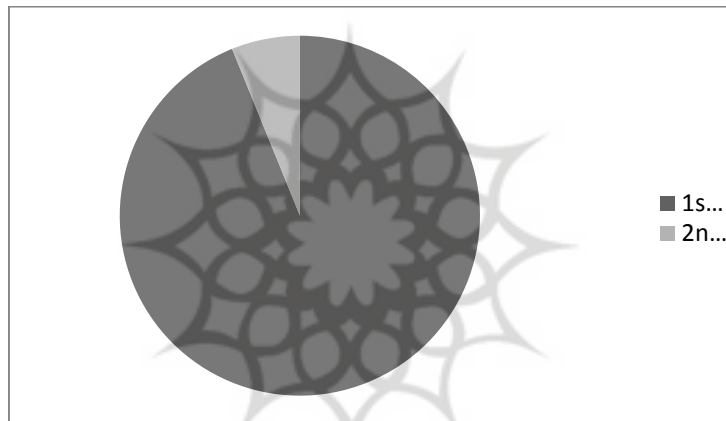
نرم افزارهای محاسباتی همچون اکسل^۱ و اسپس اس^۲ و نیز شکل گرفتن پایگاه‌های داده‌های مربوط به موضوعات مختلف قابل پیگیری و کاربرد در تحلیل سیاست خارجی (مانند پایگاه‌های اطلاعاتی مربوط به جنگ و بحران و...) موجب شده است زمینه کاربرد رویکردهای کمی به تحلیل سیاست خارجی فراهم‌تر شود. فرضیه سومی که در این تحقیق مدنظر قرار گرفت این بود که این امکانات جدید نرم‌افزاری و سخت‌افزاری باعث رشد حوزه تحلیل سیاست خارجی شده است.

در نتیجه لازم بود میزان کاربرد روش‌های کمی در دوره ۱۸ ساله پیش از ۱۹۹۲ و پس از آن در مقالات سیاست خارجی با هم مقایسه شوند. بررسی مقالات مربوط به سیاست خارجی حاکی از کاربرد نسبتاً وسیع اطلاعات کمی در این حوزه است. اما از آنجاکه آمار توصیفی و ارائه داده‌های کمی به تنهایی یا نگاه به تحولات پدیده‌ها از نظر کمی مستلزم امکانات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری پیچیده و جدیدی نیست، در بررسی مقالات حوزه تحلیل سیاست خارجی مواردی به‌عنوان کمی کذبندی شدند که فراتر از آمار توصیفی باشند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که تا پیش از ۱۹۹۲ در ۴۹ مقاله از مجموع ۱۳۱ مقاله پژوهشی (بقیه مقالات جنبه مفهومی و نظری داشتند) یافته‌شده در حوزه سیاست خارجی، از روش‌های کمی (فراتر از توصیف کمی داده‌ها) استفاده شده است که این امر نشان می‌دهد نزدیک به ۳۰/۵ درصد از مقالات در بازه زمانی ۱۹۹۱-۱۹۷۵ بر روش‌های کمی اتکا داشته‌اند (نمودار شماره ۴). بررسی مقالات در سال‌های ۲۰۱۰-۱۹۹۲ حاکی از آن است که در ۸۳ مورد از ۲۵۶ مقاله مورد بررسی (منهای مقالات مجله «تحلیل سیاست خارجی») از روش‌های کمی استفاده شده است که به معنای آن است که در حدود ۳۲/۵ درصد از مقالات روش کمی به‌کار گرفته شده است که رشدی معادل ۲ درصد را نشان می‌دهد. در مقالات مجله «تحلیل سیاست خارجی»، از مجموع ۱۱۳ مقاله، ۳۸ مورد با اتکا به روش‌های کمی بوده‌اند که ۳۳/۶ درصد از مجموع مقالات این مجله را تشکیل می‌دهند. به این ترتیب، از مجموع ۳۶۹ مقاله بررسی شده، ۱۲۱ مورد از روش‌های کمی استفاده کرده‌اند، که تقریباً ۳۲/۸ درصد از کل مقالات هستند (نمودار شماره ۵). بنابراین ما با رشدی دو تا سه درصدی روبه‌رو

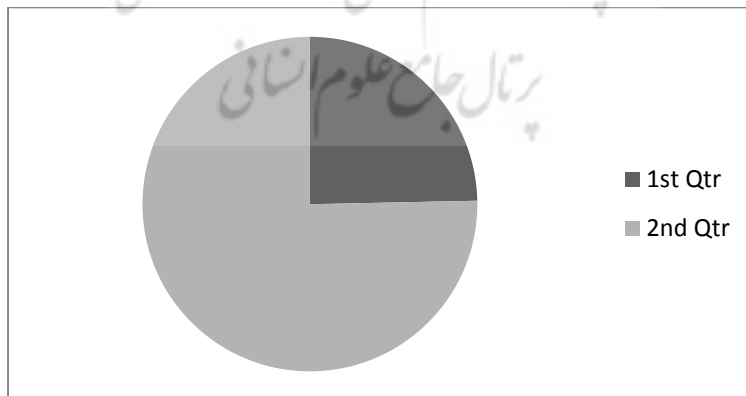
1. Excel
2. SPSS

هستیم که در عین چشمگیر نبودن، جالب توجه است، زیرا این امر هم‌زمان با رشد توجه به روش‌های کیفی و قدرتمندتر شدن رویکردهایی چون سازه‌انگاری و تحلیل گفتمان و تفسیرگرا در مجموع علوم اجتماعی و نیز روابط بین‌الملل و سیاست خارجی است؛ به‌علاوه نشان می‌دهد که تعداد مقالات کمی‌گرا نسبت به کل مقالات در تقریباً دو دهه پس از ۱۹۹۰ بیشتر از نسبت مقالاتی است که با تکیه بر نظریه‌های جدید نوشته شده‌اند، یعنی حضور رویکردهای جدید، کمی‌گرایی را نه تنها کاهش نداده است، بلکه تا حدی همراه با افزایش آن نیز بوده است.

نمودار شماره (۴). نسبت مقالات مبتنی بر روش‌های کمی (بخش خاکستری روشن) به مقالات مبتنی بر سایر روش‌ها (بخش خاکستری تیره) در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۷۵



نمودار شماره (۵). نسبت مقالات مبتنی بر روش‌های کمی (بخش خاکستری روشن) به مقالات مبتنی بر سایر روش‌ها (بخش خاکستری تیره) در سال‌های ۲۰۱۰-۱۹۹۲



نتیجه‌گیری

بررسی‌های کمی گزارش شده در بالا حاکی از آن است که اگرچه هر یک از سه متغیر مورد توجه در این پژوهش، یعنی پایان جنگ سرد، ظهور رویکردهای نوین در روابط بین‌الملل و رشد و بهبود ابزارهای محاسباتی برای انجام تحقیقات گسترده علم‌گرایانه در حوزه تحلیل سیاست خارجی، جملگی تأثیرگذار بوده‌اند، اما هیچ‌یک به تنهایی عامل اصلی محسوب نمی‌شوند. می‌توان گفت پایان جنگ سرد و دلسردی نسبت به جریان اصلی نظری در روابط بین‌الملل با نگاه نظام‌محور آن و تأثیر بر آنچه «کنشگر عام» نامیده می‌شود، زمینه را برای بازگشت به حوزه‌ای که در آن به کنشگران خاص و داخل دولت‌ها توجه می‌شد، فراهم ساخت. رویکردهای نوین سازه‌نگاری و تحلیل گفتمان (و تا حد بسیار کمتری نظریه انتقادی) به دلیل قابلیت کاربرد در حوزه تحلیل سیاست خارجی، دریچه جدیدی به سمت این حوزه مطالعاتی گشودند و رشد امکانات محاسباتی با توجه به پیشرفت‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری باعث شد رویکردهای ادراکی و سیاست خارجی مقایسه‌ای احیا شوند. بنابراین هر سه عامل، سهمی در احیای حوزه مطالعاتی تحلیل سیاست خارجی داشته‌اند. در عین حال، رشد کمی چشمگیر در رویکردهای کمی‌گرایانه به سیاست خارجی نشان می‌دهد که علم‌گرایی و کمی‌گرایی همچنان جایگاهی مهم در مطالعات سیاست خارجی ایفا می‌کنند که متأسفانه در مطالعات سیاست خارجی در ایران بسیار کم به آنها توجه می‌شود.*

پی‌نوشت‌ها

۱. به‌عنوان نمونه بنگرید به:
Rosenau, 1971; East, Salmore and Hermann, 1978.
۲. بنگرید به:
Caparasso, et al., 1986.
۳. برای بحث‌های تفصیلی‌تر درباره نظریه‌های تصمیم‌گیری بنگرید به:
Mintz and DeRouen, 2010, Part 3.
۴. برای شرحی کوتاه از این رویکرد بنگرید به: دوئرتی و فالترگراف، ۱۳۷۲.
۵. بنگرید به:
Caparasso et al., 1986.
۶. بنگرید به:
Hudson and Vore, 1995; Hudson, 2002.
۷. بنگرید به:
Young and Schafer, 1998.
۸. بنگرید به: مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۱-۲۰.
۹. بنگرید به: میلیکن، ۱۳۸۶.
۱۰. به‌عنوان نمونه بنگرید به:
Flockhart, 2012.
۱۱. به‌عنوان نمونه بنگرید به:
Hansen, 2012.
۱۲. به‌عنوان نمونه بنگرید به شماره‌های مختلف Foreign Policy Analysis.

منابع

دوئرتی، جیمز؛ فالتزگراف، رابرت (۱۳۷۲)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: قومس.

لیتل، دانیل (۱۳۷۳)، *تبیین در علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: صراط.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.

مورگنتا، هانس جی (۱۳۷۴)، *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

میلیکن، جنیفر (۱۳۸۶)، «مطالعه گفتمان در روابط بین‌الملل: نقد پژوهش و روش»، ترجمه حمیرا مشیرزاده، *پژوهش حقوق و سیاست*، شماره ۲۱.

Allison, G. and M. Halperin (1972), "Bureaucratic Politics: A Paradigm and Some Policy Implications", *World Politics*, No.24.

Caparasso, J.A., C. Hermann, C.W. Kegley, J. Rosenau and D. Zinnes (1986), "The Comparative Study of Foreign Policy: Perspectives on the Future", *International Security*, No. 11, pp. 32-43.

Carlsnaes, W. (2002), "Foreign Policy", in: W. Carlsnaes et al., eds., *Handbook of International Relations*.

Carlsnaes, W. (2012), "Actors, Structures and Foreign Policy Analysis", in: S. Smith, A. Hadfield and T. Dunne, eds, *Foreign Policy: Theories, Actors, Cases*, Oxford: Oxford University Press.

Coulombis, T. A. and J. H. Wolfe (1990), *Introduction to International Relations*, Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall.

East, M., Salmore and C. Hermann, eds. (1978), *Why Nations Act: Theoretical Perspectives for Comparative Foreign Studies*, London: Sage.

Flockhart, T. (2012), "Constructivism and Foreign Policy", in: S. Smith, A. Hadfield and T. Dunne, eds, *Foreign Policy: Theories, Actors, Cases*, Oxford: Oxford University Press.

Gaddis, John Lewis (1992-1993), "International Relations Theory and the End of the Cold War", *International Security*, Vol. 17, No.3, pp. 5-58.

- Hansen, L. (2012), "Discourse Analysis, Poststructuralism, and Foreign Policy", in S. Smith, A. Hadfield and T. Dunne, eds, Foreign Policy: Theories, Actors, Cases, Oxford: Oxford University Press.
- Hudson, V. and C. Vore (1995) "Foreign Policy Analysis Yesterday, Today and Tomorrow", Mershon International Studies Review, No.39, pp. 209-38.
- Hudson, V. M. (2012), "The History and Evolution of Foreign Policy Analysis", in: S. Smith, A. Hadfield and T. Dunne, eds., Foreign Policy: Theories, Actors, Cases, Oxford: Oxford University Press.
- Janis, I. (1972), Victims of Groupthink, Boston: Houghton Mifflin.
- Kubalkova, V. (2001), "Foreign Policy, International Politics, and Constructivism", in: V. Kubalkova, ed., Foreign Policy in a Constructed World, New York and London: M.E. Sharpe.
- Lapid, Yosef (1989), "The Third Debate: On the Prospects of International Theory in a Post-Positivist Era", International Studies Quarterly, Vol. 33, No. 3, pp. 235-254.
- Mintz, Alex and Karl DeRouen (2010), Understanding Foreign Policy Decision Making, Cambridge: Cambridge University Press.
- Neumann, Iver (1996), "Self and Other in International Relations", European Journal of International Relations, Vol.2, No.2, pp. 139-174.
- Rosenau, James (1966), "Pre-theories and Theories of Foreign Policy", in: R. B. Farrell, ed., Approaches to Comparative and International Politics, Evanston, IL: Northwestern University Press, pp. 27-92.
- Rosenau, James (1971), The Scientific Study of Foreign Policy, New York: Free Press.
- Sapin, B. (2002), "Forward", in: Snyder, Bruck, and Sapin.
- Snyder, R.C., H. W. Bruck, and B. Sapin (2002), Foreign Policy Decision-Making, Revisited by: V. M. Hudson, D.H. Chollot, and J. M. Goldgeier. New York: Palgrave Macmillan.
- Sprout, Harold and Margaret Sprout (1957), "Environmental Factors in the Study of International Politics", The Journal of Conflict Resolution, Vol.1, No.4, pp.309-28.
- Sprout, Harold and Margaret Sprout (1961), "Explanation and Prediction in International Politics", in: James Rosenau, ed., International Politics and Foreign Policy, New York: Free Press, pp. 60-72.
- Steinbruner, J. (1974), The Cybernetic Theory of Decision, Princeton: Princeton University Press.

Young, M. and M. Schafer (1998), "Is There Method in Our Madness? Ways of Assessing Cognition in International Relations", *Mershon International Studies Review*.

Wæver, Ole (1996), "Figure of International Thought: Introducing Persons instead of Paradigms", in: Iver Neumann and Ole Wæver, eds., *The Future of International Relations: Masters in the Making?*, London and New York: Routledge.



پرو، شہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښکي
پرتال جامع علوم انسانی